

بررسی يك نامه تاریخی

کیخسرو کشاورزی

در شماره ۶ سال اول چیستا آقای دکتر جهانگیر اشیدری نامه‌ای را که در یک سده پیش نوشته شده و تنی چند از زرتشتیان پشت آن را با اظهار نظر امضاء کرده‌اند عیناً درج و انتشار داده‌اند. این نامه گویا در تاریخ ۱۲۵۰ خورشیدی (۱۸۷۱-۰۴) نوشته شده و خطاب به «اکابر صاحبان» یعنی انجمن زرتشتیان هند می‌باشد. با وجود این که منظور از نوشتن این نامه تقاضای جلب کمک، یا برقراری کمک مقرر، از سوی آن انجمن نسبت به پرداخت مالیات سرانه افراد زرتشتی در ایران می‌باشد، و این موضوع ماهیتاً از لحاظ تاریخی چندان مهم نیست، در متن آن مطالبی درج شده است که اگر با دقت مطالعه شود، واقیعت‌های عینی تاریخ را در دوران رخنه‌گری سرمایه‌داری غرب در ایران، بخوبی نمایان می‌کند. باید در نظر گرفت که این بررسی درچارچوب کل جامعه ایران، نه فقط زرتشتیان، انجام می‌گیرد و جز این هم نمی‌تواند باشد.

در متن نامه واقیعت‌هایی از دگرگونی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه ایران، از ستم‌گری‌های عمال دیوان نسبت به طبقه‌های زحمت کش این مرزوبوم گنجانده شده و سرانجام بی‌خبری و حماقت دولتمردان و زمامداران حکومت وقت را در برابر دسیسه‌های غارتگرانه بیگانگان، هنگام شکوفائی سرمایه‌داری در بیشتر کشورهای غربی، به ثبوت می‌رساند.

این نامه که در حدود ۱۸۷۱-۴۰ م. یعنی ۲۵ سال پس از آغاز سلطنت ناصرالدین قاجار و در اوج رخنه‌گری دولت‌های استعمارگر غربی به ویژه بریتانیا در ایران نوشته شده، از نابسامانی‌های موجود ضمن مقایسه با اوضاع زمان فتحعلی‌شاه، یعنی اوائل قرن ۱۹ میلادی و آغاز نفوذ استعمارگران در این سامان حکایت می‌کند و به راستی چه زیبا واقیعت‌های تاریخی را می‌نمایاند! برای روشن شدن اوضاع ایران در دوران نامبرده لازمست به وضع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این کشور تا پیش از آغاز رخنه‌گری دولت‌های استعمارگر در سرزمین ایران یعنی اوائل سده نوزدهم به گونه مختصر و فهرست‌وار اشاره شود:

در پایان سده ۱۸ و آغاز قرن ۱۹ ایران کشوری کشاورزی و پس‌افتاده بود که به

طور کلی قشر فئودال‌ها آن را می‌گردانند، رئیس‌های عشایر کوچ‌نشین و نیمه کوچ‌نشین که با نظام مناسبات تولیدی نیمه فئودالی - نیمه پدرسالاری زندگی می‌کردند، درحاکمیت شریک بودند، در همان هنگام در کشورهای اروپائی مناسبات سرمایه‌داری شکوفان می‌شد و به اوج می‌رسید. انگیزه پس‌افتادگی جامعه ایرانی را باید کند بودن پویائی تاریخی فئودالیسم در این سرزمین دانست. طبعاً هنگامی که رشد عادی فئودالیسم باموانعی مواجه شود یا پیشرفت آن در دوران تاریخی معینی متوقف گردد، سرمایه‌داری به گونه عادی نمی‌تواند از درون این نظام بیرون بجوشد، جان گیرد و سرانجام نظام کهنه را بیوساند و خود جان‌نشین شود. مناسبات فئودالی از سده ششم میلادی یعنی اواخر سلطنت دودمان ساسانی در ایران آغاز شد و تا اندازه‌ای پا گرفت و رشد خود را آغاز کرد. پس از اشغال ایران به وسیله تازیان، به انگیزه تحمل‌ناپذیر نظام مسلط فاتحان عرب و جنگ‌زدگی، این رشد تاریخی به مدت کوتاهی متوقف شد، اما دیری نپائید که هم عاملان خلفا و هم حکام ایرانی بعد از تسلط خلفا، به زندگی فئودالی خو گرفتند و باعث تقویت روند تاریخی فئودالیسم در ایران گردیدند. تا آغاز سده ۱۳ میلادی روند تاریخی فئودالیسم رشد عادی خود را در جامعه ایران می‌پیمود، اما پس از آن یعنی از زمان هجوم چنگیزخان مغول به ایران (۱۲۲۵-م) این پیشرفت متوقف شد و حتی به قهقرا برگشت و با همان وضع تا آغاز سده ۱۹ ادامه یافت.

بنابراین انگیزه عقب‌افتادگی جامعه ایرانی را باید هجوم‌ها و تاراجگری‌های قبایل گوناگون با نظام‌های اجتماعی عقب افتاده‌تر (پدرسالاری - عشیره‌ای) دانست که بر جوامع ایرانی مسلط می‌شدند و مانع از رشد طبیعی آن‌ها می‌گردیدند. در دوران نامبرده مرکز ثقل اقتصاد ایران کشاورزی و دامداری با حفظ مناسبات فئودالی بود که در اثر ایلغار طوایف بیگانه و ستیزهای داخلی خود فئودال‌ها این اقتصاد به ویرانی گرائیده و سرتاسر کشور دچار هرج و مرج و نابسامانی می‌شد. در این میان اگر حکومت متمرکزی پدید می‌آمد و اصلاحاتی را آغاز می‌کرد دیری نمی‌پائید که واژگون می‌گردید و نابسامانی ادامه می‌یافت. به‌طور کلی پس از آغاز سده ۱۳ حکومت‌هایی که در ایران به فرمانروائی رسیدند وابسته به عشایر بودند که پس از چیرگی و پایدار شدن موقعیت‌شان ضمن بهره‌برداری از مناسبات فئودالی به حفظ سنت‌های نظام عشیره‌ای - پدرسالاری ادامه می‌دادند. به‌طور کلی جامعه فئودالی - عشیره‌ای ایران صرف‌نظر از وضع طبقاتی‌شان در آغاز سده ۱۹ به دو دسته مهم کوچنده و آرمنده تقسیم می‌شدند که همواره با یکدیگر در تضاد بودند. دسته اول که اغلب به کار دامداری و حشم‌داری می‌پرداختند علاقه‌ای به سکنی گزیدن در نقطه معینی نداشتند و به‌منظور یافتن چراگاه‌های مناسب برای احشامشان پیوسته تغییر مکان می‌دادند. در درون سیاه‌چادرها زندگی می‌کردند و طبعاً نمی‌توانستند

به آباد کردن زمین و کشاورزی بگونه پایدار تن در دهند. اقتصاد اینان به اصطلاح طبیعی (خود مصرفی)، و نظام اجتماعی شان پدرسالاری بود، کوچندگان از لحاظ سیاسی در مراحل کوچندگی با نظام متمرکز یعنی تبعیت از يك حکومت مرکزی رویگردان بودند و به اصطلاح خاصیت گریز از مرکز داشتند. دسته دوم یعنی آرمندگان در روستاها زندگی می کردند و چون کارشان کشاورزی بود سخت به زمین دل بسته بودند. اینان آرامش و امنیت می خواستند تا بتوانند به کار کشت و زرع بپردازند. این دسته همیشه مورد تجاوز دسته اول قرار می گرفتند و رشد تاریخی طبیعی شان (رشد فنودالیسم) متوقف می گردید. از آغاز سده ۱۳ یعنی از زمان حمله مغول به ایران سرزمین این کشور پیوسته مورد تاخت و تاز ایلخانیان، عشایر گوناگون بود و این چنین پیشرفت تاریخی جامعه ایرانی به طور کلی، بگونه عادی مانند پیش از آغاز قرن ۱۳ (روند رشد فنودالی) ادامه نیافت و از پویائی بازماند یابه قهقرا گرانید. قریب ۶ سده (تا آغاز سده ۱۹) به انگیزه تسلط مغولان چنگیزی، ایلخانیان، تیموریان، صفویان، افشاریان، زندیان، قاجاریان و غیره در ایران اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این کشور از هرگونه پویائی بازماند. همان گونه که خواهیم دید در گرما گرم پشت سر گذاشتن نظام فنودالیسم و شکوفائی سرمایه داری در اروپا، جامعه ایران هنوز در مرحله نظام فنودالی - عشیره ای به سر می برد.

اوضاع اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران در آغاز سده ۱۹

از گفته بالا چنین برمی آید که روند تاریخی جامعه ایران در آغاز سده ۱۹ یعنی نخستین سال های سلطنت فتحعلی شاه قاجار که ضمن نامه زرتشتیان خطاب به اکابر صاحبان از آن یاد شده است، سرشتی نیمه فنودالی - نیمه عشیره ای داشت، منظور اینست به انگیزه هایی که در بالا اشاره شد فنودالیسم در این کشور به آن مرحله از رشد طبیعی خود نرسیده بود تا از درونش جوانه های سرمایه داری بیرون بزند، و پس از قدرت گرفتن، نظام کهنه (فنودالیسم) را نابود کند و خود جایش را بگیرد، همانگونه که در اروپای باختری چنین شد، در اینجا بد نیست فهرست وار به وضع اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه آن زمان اشاره شود:

اصل نظام اجتماعی ایران بر پایه مالکیت فنودالی شاه، خان ها و فنودال ها روی زمین های کشاورزی و آب استوار بود. شاه که بزرگترین مالک زمین های کشاورزی به شمار می رفت به خان های زیر دستش به جای حقوق و پاداش زمین هائی را به عنوان قبول (موجب موقت و مشروط) و سیورغال (حقوق موروثی) می سپرد و حتی درآمد شهرها را هم به این عنوان به آن ها واگذار می کرد. در پایان سده ۱۸ و آغاز سده ۱۹ شکل های اصلی مالکیت به شرح زیر بودند:

۱- خالصه یا املاک دولتی که شامل املاک متعلق به شخص شاه و اعضای خانواده اش می‌شد. ۲- املاک خانها که قسمت عمده آن‌ها به شکل تیول و سیورغال به آن‌ها تعلق گرفته بود. ۳- املاک وقف که از سوی مالکان نیکوکار به مسجدها و اماکن مقدسه مسلمانان واگذار می‌شد این املاک قابل خرید و فروش نبودند و طبعاً روحانیان آن‌ها را اداره می‌کردند. ۴- زمین‌های متعلق به عشایر (مالک این زمین‌ها عملاً خان‌ها بودند). ۵- زمین‌های اربابی یا املاک خصوصی فئودالی (مالکان این زمین‌ها معمولاً اربابان یا بازرگانان بودند). ۶- زمین‌های مشاع (این گونه زمین‌ها چراگاه یا بایر بودند). ۷- زمین‌های متعلق به خرده‌مالکان. زمین‌های سه‌گروه اخیر اهمیت چندانی نداشتند.

دهقانان یا صاحبان نیروی کار روی زمین‌های کشاورزی که مولدان اصلی محصول بودند هیچ‌یک زمینی در اختیار نداشتند و ناچار بودند با شرایط اسارت‌باری روی زمین‌های مالکان ۷ گروه بالا کار کنند. دهقانان ساکن (آرمنده) یعنی رعایای روستاها بر پایه سیستم قرون- وسطائی مزارعه (۵ سهمی) از محصول سهم می‌بردند؛ کلیه محصول بایستی میان صاحبان ۶ عامل تولید یعنی زمین، آب، بذر، دام کارگر (گاو یا اسب) نیروی کار دهقان (مرد) به گونه مساوی تقسیم می‌شد. این گونه هر دهقان فقط یک پنجم محصول را بابت فروش نیروی کارش دریافت می‌کرد. چون مالک روستا یعنی فئودال، صاحب زمین و آب و بذر بود، بدون چون و چرا سه پنجم محصول را تصاحب می‌کرد. احياناً اگر دهقانی صاحب دام کارگر بود دو پنجم محصول نصیبش می‌شد. علاوه بر این دهقان موظف بود سیورسات (مواد غذایی از قبیل گوشت، تخم مرغ، روغن، لبنیات، سوخت مصرفی) مالک را تأمین کند و حتی خارج از محدوده روستا برایش رایگان به کار پردازد (بیگاری). مباشران، عاملان، نسقچیان فئودال‌ها و حکومت، با دهقانان، خودکامانه رفتار می‌کردند. داوری، نظم و نسق، تعیین و اجرای مجازات‌های روستائیان «متخاف» به عهده مالک روستا یا عاملش بود. بینوائی همگانی و کرسنگی، شیوع بیماری‌های طاعون و وبا از پدیده‌های معمولی دهات ایران به‌شمار می‌آمد.

افراد معمولی ایل‌های کوچنده هم که تقریباً یک سوم جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند، از لحاظ ستم‌کشی دست کمی نسبت به رعایای آرمنده نداشتند. اینها هم از سوی ایلیخانان و عاملانشان سخت مورد آزار و استعمار قرار می‌گرفتند. مثلاً ناچار بودند هر سال مقدار معینی گوسفند یا دام و فرآورده‌های دامی را به‌خان و عمالش تحویل دهند، سیورسات پرخرج خان و مهمانان و مأموران او را تأمین کنند. این استعمار فئودالی خان‌ها زیر پوشش سنت‌های بیجامانده نظام پدرسالاری انجام می‌گرفت. خان‌ها (رهبران عشایر) دسته‌های چریک مسلح سوار و یکان‌های رزمی در اختیار داشتند و این‌ها بودند که آشفته‌گی و ستیزهای فئودالی داخلی را برمی‌انگیختند و در انجام کودتاها و درباری و به تخت

نشاندهن شاهان مورد دلخواهشان سخت دخالت می کردند مثلاً سر دودمان‌های دولت‌های صفوی، افشاریه، زندیه و قاجاریه از میان رهبران همین عشایر بودند.

علاوه بر قشرهای استثمارگر شامل بزرگ زمین‌داران، ایلیخانان، موقوفه‌داران، و قشرهای استثمار شونده از قبیل دهقانان و افراد معمولی ایلات، واحدهای خرده‌مالک در جامعه ایران گذران می کردند که اگرچه اهمیت چندانی نداشتند، اما عوامل مهمی در جلوگیری از پویائی تاریخی فتودالیسم به‌شمار می آمدند. اینان با اسلوب کار یک-نواخت و ثابت، همراه با چند برزگر مزدور روی قطعه زمین‌های ملکی خود با روش اقتصاد طبیعی (خود مصرفی) کار می کردند و در برابر تجاوزهای کدخداهای، نسیجیان، حکام، والیان و شاه، ارباب‌ها و خان‌های مجاور تسلیم می شدند. چون از اینان چشم‌داشت حمایت و ایجاد امنیت را داشتند، طبعاً ناچار به پرداخت انواع مالیات‌ها، سیورسات، پیشکش‌ها به‌زورمندان بودند و به‌گونه‌های گوناگون استثمار می شدند و خفت و رنج تحمیلی را تاب می آوردند. فرق میان این واحدهای خرده‌مالکی که شماره آن‌ها کم نبود، با قبایل کوچنده، آرامش طلبی و امنیت‌خواهی‌شان بود، و چه بسا مورد تاراج و ایلغار دسته‌انگیز قرار می گرفتند. زمین‌های خرده‌مالکی در جریان فروپاشی نظام سنتی رفته‌رفته از میان رفتند، فتودال‌ها و بورژوا مالک‌ها این زمین‌ها را یا تصاحب کردند و یا به‌بهای نازل از صاحبان اصلی‌شان خریدند.

دهقانان آرمنده و افراد معمولی کوچنده گذشته از کشاورزی و دامداری به‌قالی بافی، گلیم بافی، پارچه بافی و صنایع دستی دیگر می پرداختند.

در شهرها سازمان‌های صنعتی قرون وسطائی کار می کردند. کارگاه‌های پیشرفته‌ای نیز پدید آمدند: صنعتگران درخانه مواد نیم‌ساخته را آماده می کردند و بعداً برای تولید جنس به‌پای کار می آوردند. بسیاری از بافندگان، مواد اولیه را از صاحب کارگاه نمی‌گرفتند، به‌هزینه خودشان آن‌ها را تهیه می کردند (معمولاً این‌گونه بافندگان کاسب کاران معمولی هم بودند)، فقط از دستگاه‌های صاحب کار برای بافندگی بهره می بردند. قسمتی از پارچه‌ها در خانه‌ها بافته نمی شدند، بلکه در ساختمان بزرگی به نام «کارخانه» یا در بازار تهیه می گردیدند، البته در این‌گونه جاها بافندگان نسبتاً زیادی در یک‌جا سرگرم بودند. در این‌جا بررسی پشت‌نویس بهمن نوذر که در ظاهر نامه نوشته شده جالب است، او می نویسد: «۶۰ سال پیش (۱۸۱۱ م. چهاردهمین سال سلطنت فتحعلی شاه) در یزد ۱۸۰ چرخ، چرخ‌تابی که تاروپود از ابریشم به‌جهت اقمشه تابیده می‌شد، داشتیم (چرخ ابریشم‌ریسی) که قلمداد دیوانیان بود. هر چرخ ۵۲ نفر عملیات کارکن استاد و مزدور لازم دارد که همگی کار می کردند، اجرت داشتند و سود ۶۰-۷۰ از آن چرخ‌ها به‌دست بهدینان (زرتشتیان) بود که کار می کردند. اکنون در کل ولایت یزد ۲۰ چرخ

باقی نمانده است. یکی چرخ به دست بهدینان است که آن هم ۶ ماه کار می کند و ۶ ماه بی کار».

مطلب بالا که در سال ۱۸۷۱ میلادی نوشته شده روشنگر واقعیات عینی در زمینه رواج یکی از رشته های صنایع دستی (ابریشم ریزی) در شهر صنعتی یزد در ۶۰ سال پیش از آن زمان (آغاز فروپاشی نظام سنتی) می باشد که ۶۰ سال بعد به انگیزه نفوذ سرمایه داری خارجی در دوران فروپاشی نظام سنتی به نابودی گسراشده است، ضمناً یادآور آشفستگی و ناپسامانی اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران در زمان تحریر این نامه نیز می باشد.

باری محصولات صنایع خانگی که به وسیله دهقانان و کوچندگان دامدار در کارگاه های دستی ساده آماده می شدند، نیازمندی های کشور را از لحاظ پارچه های نخی و ابریشمی و ظروف مسی تامین می کردند. قالی، قسمتی از منسوجات و کالاهای دیگر به خارج از جمله کشورهای همسایه، روسیه و اروپای باختری صادر می شدند. صنایع با بازرگانی پیوندی ناگسستنی داشتند. در شهرها معمولاً کارگاه ها در بازارها متمرکز بودند. در این جاها کالا هم تولید می شد و هم به فروش می رسید. بازار نه تنها مرکز اقتصادی بلکه به میزان چشم گیری مرکز زندگی سیاسی شهر به شمار می آمد. گاهگاهی پیشهوران و کاسب ها به نشانه اعتراض علیه تعدیات دولت بازارها را می بستند و اینگونه زندگی شهر را کد می شد.

بازرگانی داخلی معمولاً به دست بازرگانان کوچک و متوسط انجام می گرفت. بازرگان سرمایه دار بزرگ کمتر وجود داشت. پیشرفت طبیعی گردش کالا و تمرکز بازار واحد به انگیزه پراکندگی فئودالی، روند عادی خود را نمی پیمود. شورش گاه به گاه خان های جدائی خواه و جاه طلب، تعدی حکام، ضعف دستگاه های قضائی، راهزنی ها، اخذ عوارض سنگین راهداری، همه این ها راه پیشرفت بازرگانی داخلی را سد می کردند. در راه بین رشت و بوشهر در ۱۴ نقطه از حمل کنندگان کالا عوارض راهداری می گرفتند. گوناگونی اوزان در نقاط مختلف، کار بازرگانی داخلی را دچار دشواری می کرد. قسمتی از انگیزه های پس افتادگی کارگاه های صنعتی همین دشواری ها بودند. در اثر نارسائی جریان سرمایه آزاد، بهره پول هائی که به وام گذاشته می شد به ۵۰ و حتی صد درصد در سال می رسید. بازرگانی خارجی ایران در آغاز سده ۱۹ اهمیت چندانی نداشت و نقش درجه ۲ را در اقتصاد کشور بازی می کرد.

در این جا لازمست از وضع فقرای شهرنشین در آن زمان نیز سخن به میان آید: اینان به گفته استاد احسان طبری شامل زحمتکشان شهری از قبیل شاگردان دکان ها و کارگاه های پیشه وری، عمله و فعله، دستفروشان و دوره گردان یا طوافان، حملان،

سقیان و غیره یا آن‌هایی که زندگی انگل‌داری داشتند، مانند رمالان، معرکه‌گیران، دوویشان، گدایان، بیکه‌بزن‌های محلات، دزدان، روسپیان و امثال آن‌ها، مردمی‌خانه‌دوش، یکتاقبا، بی‌سروسامان، گرسنه و نیم‌گرسنه بودند و بلاایای طبیعی و اجتماعی بدون مانع آن‌ها را گروه‌گروه نابود می‌کرد و خود در ژرفای بی‌خبری و سرکوفتگی برده‌وار به سر می‌بردند.

اوضاع سیاسی و فرهنگی ایران در آغاز سده ۱۹

ایران در آن زمان دارای رژیم فئودالی سلطنتی با اختیارات نامحدود شاه که در رأس آن قرار داشت، بود. شاه برای انجام کارهایش صدراعظم یا نخست‌وزیری را برمی‌گزید. صدراعظم معمولاً روی شاه نفوذ فراوان داشت. مگر اینکه مورد بدگمانی قرار می‌گرفت در این صورت امکان داشت شاه او را معزول و یا اعدام کند؛ گذشته از صدراعظم ۳ وزیر دیگر در دستگاه حکومت فعالیت می‌کردند، این سه نفر عبارت بودند از:

۱ - مستوفی‌الممالک که کارهای مالی دولت را می‌گرداند. ۲ - منشی‌الممالک که دبیرخانه سلطنتی را اداره می‌کرد و کارهای مربوط به روابط با کشورهای خارجی را انجام می‌داد. ۳ - وزیر جنگ که مسئول اداره عملیات جنگی و ارتش بود. علاوه بر این‌ها، ایشک آقاسی مسئول انجام کارهای بی‌شمار درباری، فرشباشی مسئول انتظامات داخلی کارهای پلیسی، خواجه‌باشی رئیس خواجه‌های حرمسرا و میرآخورباشی مسئول نگاهداری اسب‌های سلطنتی، هم در دستگاه حکومت فراوان داشتند. اینان که بیشترشان به کارهای خصوصی شاه می‌پرداختند، اهمیت‌شان از وزیرانی که کارهای مهم دولتی را انجام می‌دادند، کمتر نبود.

از لحاظ تقسیمات کشوری ایران به ۳ ولایت (شهرستان) و چهار ایالت (استان) تقسیم می‌شد این ۴ ایالت آذربایجان، خراسان، فارس و کرمان بود. در رأس هر ایالت والی و در رأس ولایت حاکم قرار داشت. والیان ایالت‌ها را خود شاه برمی‌گزید اینان معمولاً فرزندان یا خویشاوندان نزدیک شاه بودند. مثلاً والی مهم‌ترین و ثروتمندترین ایالت‌های آن زمان یعنی آذربایجان پسر ارشد شاه، عباس میرزای ولیعهد بود. از این به بعد شاهان تاجار این سنت را رعایت می‌کردند و ولیعهد را به‌والیگری ایالت آذربایجان برمی‌گماشتند. حاکمان ولایات هم معمولاً از میان شاهزادگان انتخاب می‌شدند. فرمانروایی بخش‌ها که تابع ایالات یا ولایات بودند به خان‌های متنفذ محلی مورد اعتماد شاه واگذار می‌شد. والیان و حاکمان که معمولاً شاهزاده بودند، در کارهایشان استقلال کامل داشتند. این‌ها هم برای خود وزیر تعیین می‌کردند و پول مسی‌سکه می‌زدند، به دلخواه خودشان از مردم عوارض و مالیات می‌گرفتند، بزهکاران را خودسرانه کیفر

می‌دادند یا اعدام می‌کردند. گاهگاهی میان حکام ولایات همسایه ستیزی «مرزی» در می‌گرفت که به برخورد مسلحانه می‌انجامید. حاکمان ولایت‌ها موظف بودند هر ساله مبلغ معینی را که گویا به عنوان مالیات از مردم می‌گرفتند به خزانه شاه برسانند و هنگام لزوم نیروهای مسلح زیر فرمانشان را برای جنگ یا سرکوبی شورش‌های داخلی احضار و در اختیار شاه می‌گذاشتند. دربار شاه علاقه چندانی به دخالت در امور داخلی استان‌ها و شهرستان‌ها نداشت، اما این عدم دخالت به شرطی بود که والیان و حاکمان مبلغ تعیین شده را به خزانه شاه تحویل می‌دادند، یا در اعزام نیروی چریک زیر فرمانشان هنگام احضار، کوتاهی نمی‌کردند. البته بیشتر اوقات این کار دقیقاً انجام نمی‌گرفت، مثلاً در آمد ایالت مهم خراسان در طی نیمه نخستین سده ۱۹ به خزانه شاه نرسید یا طغیان‌هایی از سوی خان‌های محلی در خراسان و کرمان علیه قدرت شاه و حاکمان تابع او انجام شد.

رؤسای ایلات از جمله عشایر قشقایی، بختیاری، کرد، لر و بلوچ از استقلال کامل برخوردار بودند. اینان در مناطقی که ایل‌هایشان کوچ می‌کردند به عنوان خان‌های مستقل فرمانروایی داشتند. حتی گاهگاهی قدرت شاه را در مناطق زیر دستشان به رسمیت نمی‌شناختند و مالیات مقرر را نمی‌پرداختند.

جمع‌آوری مالیات و عوارض به اشخاص معینی اجاره داده می‌شد و این اجاره‌کاران بارها بیشتر از مبلغی که بایستی به خزانه می‌پرداختند، از مردم اخاذی می‌کردند. رشوه‌خواری در آن زمان دامنه گسترده‌ای به خود گرفت. مناصب، مقام‌ها، عناوین و لقب‌ها به وسیله خودشاه به اشخاص فروخته می‌شد. رشوه یا به اصطلاح «پیشکشی» معمولاً آشکارا به گونه رسمی رد و بدل می‌گردید. معمولاً از میان نامزدهای حکومت ولایات آن که بیشتر به شاه پیشکشی می‌داد، برگزیده می‌شد.

بیشتر پول‌هایی که به عنوان مالیات وارد خزانه شاه می‌گردید صرف نگهداری دربار شاه و حرم‌سراهای درباری می‌گردید. هر یک از شاهزادگان (حکام ولایات) برای خودشان درباری داشتند، اگرچه دربارهای این‌ها نسبت به دربار شاه کوچک‌تر بودند. عقب‌ماندگی اجتماعی - اقتصادی ایران در پایان سده ۱۸ و آغاز سده ۱۹ بازتابی از سقوط همگانی فرهنگ مردم بود. در این دوره هیچ‌گونه ابتکاری در زمینه فرهنگ شکوفا و دانش در ایران دیده نشد. فلسفه، ادبیات و هنر در آن زمان کاملاً بی‌محتوا، بی‌رنگ و ناهنجار بود.

اما با وجود این پس‌ماندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، ایران تا پایان سده ۱۸ به صورت کشوری مستعمره یا وابسته به دولت‌های اروپای غربی درنیامد. در آن هنگام دولت‌های اروپائی از جمله انگلیسی‌ها و هلندی‌ها فقط در کناره‌های خلیج فارس تا اندازه‌ای

به فعالیت بازرگانی می پرداختند و در سیاست داخلی و خارجی ایران نفوذ چندانی نداشتند. و بنابراین دولت ایران کمتر در صحنه سیاست دولت‌های اروپائی درگیر بود. اما سقوط اجتماعی - اقتصادی و ناتوانی عمومی ایران شرایط مناسبی را برای نفوذ سرمایه‌داری شکوفان خارجی پدید آورد و رفته رفته از این پس کشور ایران هم تبدیل به یکی از کشورهای وابسته اروپائیان گردید که آثار شومش را هم اکنون داریم می بینیم.

اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران پس از آغاز فروپاشی نظام سنتی (سده ۱۹)

در آغاز سده ۱۹ هنگامی که بورژوازی در اروپای باختری به قدرت سیاسی عمده تبدیل می‌شود و بورژوازی صنعتی از بورژوازی بازرگانی پیشی می‌گیرد، و در نتیجه تکامل نیروهای مولده، بورژوازی اروپا در صحنه جهانی گسترش می‌یابد، اوضاع اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ایران دگرگونی ژرفی را آغاز می‌کند. در این هنگام فتحعلی شاه قاجار زمامدار ایران است. تضاد قدرت‌های استعماری اروپا در صحنه آسیا به اوج می‌رسد. ناپلئون بناپارت، سمبل ناسیونالیسم بورژوازی نوزاد فرانسه در صدد است با انگلستان که از پیش در هندوستان و برخی از کشورهای خاورمیانه نفوذ یافته برآویزد و دولت نامبرده را از این کشور بیرون راند. سرانجام روسیه همسایه شمالی ایران هم که در صحنه‌های اروپائی با رقیبان خود درگیر است، گرجستان شرقی را که از شاهزاده‌نشین‌های تابع ایرانست رسماً به قلمرو خود ملحق می‌کند و این‌گونه در سال ۱۸۰۴ - م. برای نخستین بار آتش‌جنگ ایران و روس برافروخته می‌شود. بنابراین کشور ایران به صحنه‌ای از تضادها و رقابت‌های تاراجگرانه دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری اروپای باختری و روسیه تبدیل می‌گردد.

در پایان سده ۱۸ دامنه اشغال استعماری فرانسه و انگلستان در جهان گسترش یافت. کشور ایران که پایگاه استراتژیک مهمی به شمار می‌آمد، مورد توجه دو قدرت بزرگ استعماری غرب قرار گرفت، بنابراین دو دولت بریتانیا و فرانسه مداخله استعماری رقابت‌انگیز خود را در این کشور آغاز کردند. نخست به سال ۱۷۹۶ (یک سال پیش از سلطنت فتحعلی شاه) یک هیئت فرانسوی وارد ایران شد و منظورش این بود که دولت ایران را وادارد تا کشورش را به عنوان پایگاهی در جنگ با انگلیسی‌ها در اختیار فرانسویان بگذارد. اما پس از کشته شدن آقا محمدشاه، حاجی ابراهیم نخست‌وزیر ایران، نمایندگان فرانسه را بدون مذاکره به کشورشان بازگرداند. دولت انگلستان به سال ۱۸۰۰ (سال سوم سلطنت فتحعلی شاه) سروان مالکم را از هندوستان به ایران فرستاد و به او مأموریت داد تا شاه را به سوی انگلستان جلب کند و مانع از سازش او با دولت فرانسه گردد.

نامبرده توانست به وسیله تطمیع و رشوه و نیرنگ پیمانی سیاسی و بازرگانی را به ایران تحمیل کند، و این دولت را از سازش با فرانسه بازدارد. در زمینه بازرگانی، تجار انگلیسی و هندی امکان یافتند آزادانه در بندرهای جنوبی ایران اقامت گزینند و بدون پرداخت حقوق گمرکی، فرآورده‌های فولادی و آهنی و ماهوت را وارد ایران کنند. پیمان مالکم علیه روسیه هم بود. به دولت ایران وعده داده شد هنگام تیرگی روابط ایران و روس، دولت بریتانیا از ایران پشتیبانی خواهد کرد. به سال ۱۸۰۴- م. دوره اول جنگ ایران و روس آغاز گردید و تا سال ۱۸۱۳ پائید، اما با وجود تقاضای دولت ایران، بریتانیا به انگیزه پیمان ائتلاف ضد ناپلئون با روسیه در جریان این جنگ کمکی به ایران نکرد. بنابراین از این موقعیت بهره برد و به سال ۱۸۰۶ ژنرال رومیو (ژنرال آجودان ناپلئون) و سپس ژوبور را به تهران فرستاد و می‌خواست شاه را وادارد تا یک پیمان نظامی با فرانسه، علیه بریتانیا ببندد. ضمناً متعهد شد که در جنگ ایران و روس، به ایران کمک کند و به این منظور اسلحه و ساز و برگ در اختیار دولت شاه بگذارد. در این هنگام ایرانی‌ها در جبهه به سختی از ارتش روس شکست خورده، دربند، باکو، مغان و شهرهای دیگر ماوراء قفقاز را از دست دادند.

سرانجام شاه ناچار شد میرزا محمدرضا قزوینی نماینده خود را نزد ناپلئون، در قرارگاه فیمنکن شتامن بفرستد. نامبرده در سال ۱۸۰۷- م. پیمانی از سوی شاه امضا کرد که به موجب آن دولت ایران پیمان با انگلیس‌ها را لغو و به فرانسه همه گونه امتیاز-های نظامی و بازرگانی داد، ضمناً قرار شد برای تربیت کادرهای نظامی و سازمان دادن ارتش ایران هیئتی فرانسوی به ایران اعزام شود. این هیئت زیر نظر ژنرال گاردان به ایران اعزام گردید و آغاز به کار کرد. گاردان حتی موفق شد پیمانی بازرگانی میان ایران و فرانسه ببندد که به موجب آن اتباع فرانسه در ایران از امتیازات کاپیتولاسیون برخوردار شدند. آنچه که در این پیمان به سود ایران بود فقط کمک نظامی فرانسه به ایران در جنگ این دولت با روس بود که آن هم عملی نگردید و به شکست کامل ایرانی‌ها گرائید، چون در تاریخ ۷ ژوئیه ۱۸۰۷- م. میان فرانسه و روسیه پیمان صلحی در تیلزیت بسته شد که ضمن آن هر دو دولت علیه انگلستان متحد شدند و البته در این هنگام فرانسه نمی‌توانست در جنگ ایران و روس کمکی جدی به شاه ایران بکند.

شاه، گاردان و هیئتش را از ایران اخراج کرد. در مارس ۱۸۰۹ انگلیس‌ها هارفورجونس را به ایران فرستادند، او پیمان دیگری را به ایران تحمیل کرد که به موجب آن بایستی روابط ایران و فرانسه قطع می‌گردید. ضمناً بریتانیا متعهد شد تا پایان جنگ ایران و روس هر ساله مبلغ ۱۶۰ هزار تومان به دولت کمک نقدی بدهد و مریبان نظامی یا اسلحه و ساز و برگ برای ارتش ایران بفرستد. این گونه پیمان ۱۸۰۹ ایران و انگلیس مستقیماً علیه روسیه بسته شد. دولت بریتانیا می‌خواست جنگ ایران و روس ادامه یابد

تا روس‌ها از نفوذ به جنوب منصرف شوند. به سال ۱۸۱۰-م. مالکم نامبرده دوباره با تعدادی توپ، سلاح سبک و مریبان نظامی وارد ایران شد و کمک مالی انگلستان به ایران به ۲۰۰ هزار تومان افزایش یافت.

استعمارگران فرانسه و انگلستان هیچ کدام در جنگ ایران و روس کمکی به شاه ایران نکردند، فقط به منظور انجام سیاست استعماری خودشان شاه ایران را آلت دست قرار می‌دادند. در این جنگ چریک‌های عباس میرزا به سختی از ارتش روس شکست خوردند و در اکتبر ۱۸۱۳ پیمان صلح گلستان به ایران تحمیل شد، ضمن این پیمان سرزمین‌های داغستان، گرجستان، چند ایالت و خان‌نشین قفقاز به تصرف دولت روس درآمد، حق کشتی‌رانی در دریای خزر از ایران سلب شد. ضمناً پیمان بازرگانی که صد درصد به سود سرمایه‌داران روسیه بود بین دو دولت بسته شد.

دراثر انعقاد پیمان صلح گلستان، انگلیس‌ها که سخت در دربار ایران نفوذ کرده بودند، از امتیازهایی که از سوی دولت ایران به روسیه واگذار شد به‌هراس افتادند و بر آن شدند دربار ایران را وادارند تا دوباره جنگ را علیه دولت روس آغاز کند. ضمناً در نوامبر ۱۸۱۴ پیمان سیاسی، نظامی و بازرگانی دیگری را علیه روسیه، با دولت ایران امضا کردند. سرانجام در اثر وسوسه‌های انگلیس‌ها، در ژوئیه ۱۸۲۶ ارتش ایران به گونه‌ای غافلگیرانه در منطقه‌های ایروان، قره‌باغ و طالش به روس‌ها حمله کرد. این جنگ هم با شکست مفتضحانه نیروهای عباس میرزا پایان یافت و در تاریخ ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ ایران شکست خورده ناگزیر شد در روستای کوچکی میان تبریز و تهران به نام توکمن‌چای به امضای پیمان صلحی تن در دهد. ضمن این پیمان خط مرزی ایران و روس در منطقه آذربایجان، رود ارس تعیین گردید. قرارداد بازرگانی پیمان گلستان تأیید شد و شهروندان روسی در ایران از امتیازات حقوق کاپیتولاسیون برخوردار گردیدند.

از آن چه که در بالا گذشت چنین برمی‌آید که رژیم‌های سرمایه‌داری اروپای غربی، در آغاز قرن ۱۹ میلادی هجوم اقتصادی، دیپلماتیک و نظامی خود را به ایران آغاز می‌کنند و ضمن برخورداری متضادشان جامعه سنتی فئودالی و کهنه این کشور را زیر ضربه قرار می‌دهند. اما از آن جاکه این جامعه پستاده نمی‌تواند در برابر امواج این طوفان‌های سنت‌شکن تاب آورد، رفته رفته فرو می‌باشد و به تدریج جامعه سرمایه‌داری با کندی و به گونه پرتضارسی جای آن را می‌گیرد.

پی آمد پیمان‌های بازرگانی ایران با دولت‌های انگلستان و روسیه، ورود روزافزون کالاهای ساخت خارجی مانند ساعت، چاقو، ماهوت، چلوار، چیت، قند، کبریت و چای و ظروف چینی و شیشه‌ای، و پیدایش نمایندگی‌های بازرگانی روسیه در شهرهای شمالی و بازرگانان تابع انگلیس در شهرهای جنوبی و تهران است. در اینجا قشر نوظهوری

در بورژوازی بازرگانی پدید می‌آید که آن را **قشر دلال** یا **وابسته (کمپرادور)** می‌نامند. این قشر پایه اجتماعی آن سیاست میهن‌فروشانه‌ای قرار می‌گیرد که بعدها به وسیله دولت‌های دست‌نشانده ایران در سده‌های ۱۹ و ۲۰ دنبال می‌شود. باید به این نکته توجه داشت که پیدایش و رشد بورژوازی در ایران برخلاف کشورهای اروپائی غربی از منشاء بورژوازی بازرگانی آغاز می‌شود نه بورژوازی صنعتی، ضمناً بورژوازی بازرگانی وابسته (کمپرادور) در این روند نقش پیشرو را دارد. دلیلش اینست که سرمایه‌داری استعماری مانع از ایجاد کارخانه‌های صنعتی در داخل کشور ایران می‌شود تا کالاهای مصنوع کشور مربوطه را در بازارهای ایران آب‌کند.

باری بورژوازی کمپرادور و نمایندگان بازرگانی خارجی زمام بازرگانی خارجی ایران را در زمینه صادرات و واردات به دست می‌گیرد. اما ورود کالاهای خارجی به ایران دو نتیجه مهم را به بار می‌آورد:

۱- رقابت خردکننده با تولید کارگاهی، پیشه‌وری و خانگی سنتی در شهر و روستا و عشیره که پی‌آمد اجتماعی آن ورشکستگی، بیکاری و فقر همگانی است. درنامه زرتشتیان به «اکابر صاحبان» به‌ویژه روی این مسئله تأکید شده و حتی نمونه‌های عینی آن را در شهر یزد نشان داده‌اند.

۲- ایجاد یکنواختی در کالاهای مصرفی و تسریع روند پیدایش بازار ایرانگیر کالاهای ساخت فرنگ. این‌گونه رخنه دولت‌های استعماری اروپا در کشور ما نقش متضادی را ایفا کرد: از سوئی باعث اسارت سیاسی و تساراج اقتصادی ایران شد و از سوی دیگر موجب تندتر شدن روند فروپاشی مناسبات جامعه سنتی و بسط مناسبات جامعه نوین سرمایه‌سالاری گردید. اما باید به این موضوع توجه داشت که عملکرد استعمار در ایران به‌طور کلی کند کردن پیشرفت و طولانی کردن دوران تکامل مستقلانه و سالم اقتصادی در سراسر حیات آینده کشور ما بوده است.

اوضاع سیاسی و فرهنگی ایران پس از آغاز فروپاشی نظام سنتی (سده ۱۹)

از آغاز سده ۱۹ همان‌گونه که در بالا گذشت دولت‌های استعمارگر اروپای غربی و روسیه کوشش کردند تا آن‌جا که ممکنست به‌درون دربار ایران نفوذ کنند و مظاهر استعماریشان را، اگرچه بایکدیگر متضاد بود، در ایران عملی نمایند. همان‌گونه که قبلاً دیدیم دولت فرانسه از صحنه ایران خارج شد و کشور ما جولانگاه تاخت‌وتاز غارتگرانه دوهمسایه شمالی (روس) و جنوبی (انگلیسی) گردید. دولت بریتانیا با سرشت نیرنگبازانه بی‌همتائی که داشت از همان آغاز کار توانست با فروزان نگاهداشتن آتش جنگ ایران و

روس و پیشنهاد کمک به شاه، نفوذ خود را در دربار جا بزند و به وسیله شاه، توطئه‌های مرگ‌بار و ویرانگری را از درون حاکمیت ایران به مرحله اجرا در آورد، باید پذیرفت که بعد از جنگ ایران و روس، اگرچه دولت‌تزاری در پی قرارداد تحمیلی ترکمن‌چای امتیازات اقتصادی، سیاسی و نظامی فراوانی از دولت شاه گرفته بود، اما انگلستان هم به نوبه خود دست کمی از آن دولت نداشت. دولت بریتانیا هم، امتیازات بازرگانی، سیاسی و نظامی فراوانی به‌ویژه در جنوب و شرق ایران از دربار شاه گرفت. اما سیاست حيله‌گرانه انگلستان در دربار شاه بر سیاست روسیه تزاری می‌چربید به گونه‌ای که شهرت یافت قتل گریبایدف، نخستین سفیر روسیه، پس از جنگ و همچنین مرگ مرموز عباس میرزا و بعدها قتل قائم‌مقام و امیر کبیر از جمله توطئه‌هایی بودند که دیپلماسی نیرنگ‌باز بریتانیا از طریق دربار شاه و دست‌نشانده‌گان خود فروخته ایرانیش، به مرحله اجرا در آورد.

رویه‌م‌رفته از همان آغاز سده ۱۹ دیپلماسی خدعه‌گر بریتانیا توانست در دربار قاجار نفوذ کند و اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور ایران را از بالا به نفع مطامع استعماری خود بگرداند. ذکر جزئیات توطئه‌های تاریخی که دیپلماسی انگلستان از آغاز سلطنت فتح‌علی شاه در ایران انجام داد در این جا میسر نیست. باید تاریخ‌بررسی شود. فقط یادآوری می‌شود که بریتانیا برای انجام توطئه‌های نیرنگ‌بازانه‌اش رجال‌خائن ایرانی را استخدام می‌کرد، آن‌ها را روی کار می‌آورد و به دست این خود فروختگان توطئه‌هایش را به مرحله اجرا در می‌آورد. حتی بنا به صلاحدید و دستور او شاهان قاجار به تخت می‌نشستند، چنان‌چه به تخت‌نشستن محمدشاه قاجار به حمایت مستقیم دولت بریتانیا انجام گرفت. طبعاً در این میان اگر رجالی پیدا می‌شدند که با سیاست بریتانیا مخالفت می‌کردند، به نابودیشان کمر می‌بست. چنان‌که در مورد قتل میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و میرزا تقی خان امیر کبیر چنین کرد. دیپلماسی انگلستان علاوه بر دربار قاجار روی رؤسای ایلات و فتودال‌ها به‌ویژه در نواحی جنوبی و شرقی ایران نفوذ کرد و تمامی خان‌ها و فتودال‌ها را به دست نشانده خود تبدیل نمود و حتی به بعضی‌ها حقوق می‌پرداخت یا درجه افتخاری ارتش بریتانیا را به آن‌ها اعطا می‌کرد. نتیجه همه این کارها، راکد ماندن یا انحراف روند تاریخی جامعه ایران در مرحله فروپاشی نظام سنتی از جهت واقعی شد. به دنبال نفوذ دیپلماسی دولت‌های بزرگ اروپای غربی در ایران و جنگ ایران و روس ثابت شد که ایران نمی‌تواند بدون رابطه با کشورهای بورژوازی غربی به زندگی ادامه دهد. عباس میرزا به سال ۱۸۱۵ گروهی از جوانان ایرانی را برای فراگرفتن علم و فن به انگلستان فرستاد، یکی از آن‌ها به نام میرزا صالح شیرازی پس از بسازگشت، سفرنامه‌ای نوشت که در آن مطالب سیاسی تازه‌ای به چشم می‌خورد. او به گفته خودش عضو «فراموشخانه» (فراماسیون) شده بود. ضمن نوشته‌اش نظام سیاسی انگلستان را

سخت ستود. به تاریخ انقلاب کبیر فرانسه و روی کار آمدن ناپلئون اشاره کرد. خلاصه او نخستین کسی بود که بادموکراسی بورژوازی آشنا شد و ضمن سفرنامه اش در این باره سخن به میان آورد. یکی از نیرنگ های خطرناک دیپلماسی بریتانیا جلب جوانان ایرانی به نظام حکومت های غربی بود تا پس از بازگشت ضمن تبلیغ پندارهای غربی حکومت انگلستان را حکومتی دادگستر جلوه دهند و نفوذ استعماری آن کشور را موجه و حق به جانب بنمایانند. یکی از وسائل تبلیغ آن ها جلب جوانان به سازمان فراماسون بود. طبعاً اشاعه چنین پندارهائی ضد استبدادی به نظر می رسید و به همین جهت زمامداران خودکامه آن زمان با اشاعه این پندارها سخت مبارزه می کردند. و از آن جا سفرنامه میرزا صالح برای نخستین بار در ایران جنبه روشنگری داشت. ولی استعمار انگلستان از عملی شدن چنین پندارهائی در درون ایران جلو می گرفت. چون سودش در آن بود که خودکامگی پایدار بماند و به این جهت همیشه از خودکامگان حمایت می نمود. اما به حکم جبر تاریخ پندارهای «آزادیخواهانه» دموکراسی غربی، ولو با کندی، در ایران شیوع یافت. بعدها روشنفکران دیگری پدید آمدند که هم عضو فراماسیون بودند و هم پندارهای دموکراسی غربی را تبلیغ می کردند و حتی بعضی از آن ها مستقیماً از دولت انگلستان حقوق می گرفتند مانند میرزا ابوالحسن خان ایلچی شیرازی که از سوی فتحعلی شاه به عنوان ایلچی (سفیر) به لندن اعزام گردید. نقش این شخص در تاریخ کشور ما بسیار خائنانانه، بیشرمانه و تبه کارانه است. او به پاداش انجام خیانت هایش مدت ۳۵ سال ماهی یک هزار روبیه از دولت انگلستان و حکومت هندوستان حقوق می گرفت. نامبرده همراه با سرگوراولی سفیر انگلیس در ایران نخستین سازمان فراماسونری را در ایران بنا نهاد. خان ایلچی هم اثری به نام «حیرت السفرا» یا «حیرت نامه» به جا گذاشت که ضمن آن سخت سیستم حکومتی دولت بریتانیا را در آن زمان ستود. در آن هنگام یکی از حربه های دیپلماسی انگلستان در ایران رخنه ایدئولوژیک بود تا بتواند رقیب روسی خود را در این صحنه از میدان در کند. البته منظور از این کار اشاعه آزادی در ایران نبود، بلکه تنها هدف های استعماری خود را دنبال می کرد. ولی شیوع این پندارها تنی چند از میهن پرستان ایرانی را برانگیخت که از پندارهای آزادیخواهانه غربی به زبان عناصر خودکام بهره ببرند. بعدها «جامع آدمیت» وابسته به مملک در زمان ناصرالدین شاه تشکیل شد که از خط مشی فراماسون پیروی می کرد و با معیارهای دموکراسی غربی علیه خودکامگی حکومت به پیکار برخاست.

چنین به نظر می رسد که پندارهای دموکراسی بورژوازی نخستین بار به وسیله دولت بریتانیا و از طریق شرکت دادن جوانان اعزامی به انگلستان یا فرستادگان دولتی در سازمان های فراماسونی، در ایران شیوع یافت. به دیگر سخن در سطوح بالا قشر روشنفکری

پدید آمد که با خود کامگی شرقی رایج در حاکمیت به پیکار برخاست و این پیکار همان گونه پائید تا به انقلاب مشروطیت گرائید.

در این دوران حاکمیت سیاسی ایران رفته رفته با کش و قوس‌های متناوب به دست نشانده دیپلماسی نیرنگ‌باز بریتانیا یا دولت تزاری روس تبدیل شد، در این میان نفوذ سیاسی انگلستان در دستگاه دربار و دولت پیشی می‌گرفت و سرانجام کار به جایی کشید که کشور ایران به کشوری نیمه مستعمره تبدیل شد. سیاست داخلی حکومت ایران تابع گرایش‌های فئودال‌ها و رؤسای عشایر بود که آن‌ها هم به نوبه خود زیر نفوذ دو کشور بیگانه همسایه شمالی و جنوبی به ویژه دومی یعنی دولت استعمارگر بریتانیا قرار گرفتند. به دنبال رخنه‌گری اقتصادی؛ اجتماعی و سیاسی دولت‌های امپریالیست غرب و روسیه تزاری تا اندازه‌ای دگرگونی‌هایی در ادبیات ایران پدید آمد، در زمینه نثرنویسی میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی نخستین بار به نوشتن نثرهای ساده و زیبا پرداخت و بعدها نویسندگان آثار سیاسی، تاریخی و سفرنامه‌ها هم از نوشتن نثرهای مغلق به شیوه گذشته خودداری کردند و نوشتن نثرهای ساده و عامه‌فهم را برتر شمردند. در زمینه‌های دیگر فرهنگی از قبیل دانش، هنر و فلسفه وضع جامعه همان گونه، راكد و بدون تحرك باقی ماند.

اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران در دوران ناصری

به سال ۱۸۴۸ - م. ناصرالدین‌شاه قاجار به سلطنت رسید و در سال ۱۸۹۶ - م. پس از نزدیک به نیم قرن سلطنت ایران، به دست میرزا رضا کرمانی ترور شد. جمعیت ایران آن روز به قول لودگروژن (کتاب ایران و مسئله ایران - جلد ۲ چاپ لندن ۱۸۹۲ ص ۴۰۴ به انگلیسی) در حدود ۹ میلیون نفر بود که نیمی از این جمعیت را دهقانان آرمنده و نیم دیگر را شهرنشینان یا افراد ایلات و عشایر کوچنده تشکیل می‌دادند. این جامعه طی پنجاه سال گذشته یعنی از آغاز رخنه سرمایه‌داری کشورهای اروپای غربی، در نتیجه موانع و دشواری‌هایی که استعمار خارجی به یاری ارتجاع داخلی در سر راهش ایجاد می‌کرد با کندی دردناکی متحول می‌گشت، تدریجاً از چارچوب سنتی قرون وسطائی خارج می‌شد و در مراحل ابتدائی رشد سرمایه‌داری با ویژگی‌های ایرانی گام می‌گذاشت. این روند، ایران را به سوی ایجاد جامعه‌ای نیمه‌مستعمره نیمه‌فئودال می‌کشاند.

در این دوران نظام سرمایه‌داری در اروپا کم کم وارد آخرین مرحله رشد خود یعنی امپریالیسم می‌شد. امپریالیسم در زمینه اقتصادی علاوه بر شیوه معمول بورژوازی، که فقط صدور کالاهای مصنوع به کشورهای پس‌افتاده بود، تدریجاً روش‌های تازه‌ای را به منظور استثمار هرچه بیشتر این کشورها به کار برد. این روش‌ها همانا صدور سرمایه و

بودن مناطق نفوذ در کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین به منظور تبدیل آن‌ها به منابع تولید مواد خام یا زائده ارضی و کشاورزی بود. طبعاً انحصارهای امپریالیستی کشورهای گوناگون سرمایه‌داری در این مورد رقابت داشتند و درصحنه این کشورها به ستیز اقتصادی می‌پرداختند.

همان‌گونه که قبلاً یادآوری شد، جامعه ایران که طی پنجاه سال گذشته ناگزیر پیوندها و بندهای ناگسستنی استعمار جهان سرمایه‌داری غرب را پذیرا شده بود، پس از آن که شرنگ ناکامی‌های پس‌ماندگی خود را چشید، ناچار درچنین موقعیتی سخت به دگرگونی گرائید: ناگزیر شد در مسیر جریان نیرومند و خروشان شیوه‌های نوین سیاست استعماری و امپریالیستی جهان سرمایه‌داری غرب قرار گیرد. در این‌جا روند تبدیل ایران به کشوری نیمه مستعمره جامعه عمل پوشید؛ از لحاظ اقتصادی و اجتماعی ایران تبدیل به جامعه‌ای نیمه‌فئودالی شد.

در نیمه دوم قرن ۱۹ (دوران ناصری) رخنه سرمایه‌داری، سیاست استعماری و امپریالیستی دولت‌های غربی، انگیزه از هم‌پاشیدن مناسبات کهنه اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران گردید و بی‌آمدهای آن روی وضع اقتصادی مردم که ورشکست شدن تدریجی پیشه‌وران‌شهر و ده‌ها به دنبال داشت، اثر گذاشت، زیرا فرآورده‌های پیشه‌وری و کارگاهی که بیشترشان منسوجات بودند، در برابر کالاهای صنعتی ساخت اروپا از قبیل چیت، فاستونی، ماهوت و غیره ارزان‌تر و مرغوب‌تر به بازارهای ایران عرضه می‌شدند، نتوانستند تاب آورند. منسوجات سنتی ما، از قبیل حریر، مخمل، زری، تافته، قلمکار، ترمه و شال که از پیش اقلام صادراتی ایران به‌شمار می‌آمدند، به تدریج جای خود را به‌نوع دیگر صادرات باب بازارهای اروپائی مانند خشکه‌بار، قالی، ابریشم خام، کتیرا، روده، پنبه، برنج و غیره داد.

از سوی دیگر به‌پیروی از روند سرمایه‌داری غرب برای عرضه و معامله کالاهای بازرگانی، بازارهای متمرکز پدید آمد و در نتیجه قشر نوحاسته بورژوازی دلال‌وابسته (کمپرادور) توان گرفت و به‌گونه‌ی سابقه‌ای به فعالیت اقتصادی پرداخت. این قشر، ضمن وابستگی به سرمایه‌داری غرب، بازرگانی داخلی و خارجی ایران را به‌چنگ گرفت. جالب این‌جاست که این قشر با همکاری فئودال‌ها و عناصر ارتجاع داخلی، قشرهای زحمت‌کش دهقان، پیشه‌ور و غیره را ضمن هم‌آهنگی با منافع استعماری کشورهای امپریالیستی غرب، بارها بیرحمانه‌تر از گذشته استثمار می‌کرد. در این میان قشر بورژوازی ملی هم که می‌خواست با ایجاد صنایع ملی به بازار داخلی ایران راه یابد، با به‌عرضه وجود گذاشت، اما در اثر رقابت کالاهای خارجی، قشر نامبرده که نخستین نمایندگان آن نه‌تنها بازرگانان بلکه عناصر وابسته به اشراف فئودال هم بودند، نتوانست دوام آورد و عملاً از میان

رفت. استعمار و استبداد عملاً از تراکم سرمایه داخلی و از انتقال آن به مجرای صنایع ملی جلو می گرفتند و موجباتی فراهم می آوردند که این سرمایه ها فقط در زمینه های سنتی مانند رباخواری و بازرگانی باقی بمانند یا به عرصه ملک داری و سفته بازی با زمین و مستغلات منتقل گردند.

یکی دیگر از بی آمده های دست اندازی سرمایه داری استعماری در بازار ایران، پیدایش دگرگونی ژرف وضع روستاها، کشاورزی و تشریف بندی دهقانان و مالکان است. تولید کشاورزی خود مصرفی (طبیعی) تدریجاً به تولید کالائی بسبب طبع سرمایه داری غرب تحول یافت، محصولات تازه ای مانند پنبه، توتون، چای، خشخاش، نیشکر و چغندر قند وارد عرصه شدند و برخی رشته های کشاورزی سنتی را از میدان در کردند. در کنار مالکان اربستوکرات - فئودال، قشر نوینی به نام **بورژوا-مالک** که بیشترشان بازرگان، کسبه، مأموران پولدار دولت بودند، پدید آمد، اینان دست به خرید و اجاره زمین زدند. این مالکان نخواستند دارای خصلت کاملاً فئودالی نبودند، اما این امر مانع تاراجگری های آژمنده و استثمار وحشیانه آن ها در رابطه با دهقانان نبود.

این گونه رخنه سرمایه داری استعماری باعث از هم پاشیدن تدریجی نظام سنتی جامعه ما از لحاظ اقتصادی و اجتماعی گردید اما چنانچه اشاره شد استعمار و استبداد ایران مانع از رشد سرمایه داری به گونه طبیعی در ایران گردیدند ولی سرانجام سرمایه داری در ایران از کوره راه های سخت گذر لنگ لنگان، ولو در جهت های انحرافی، در پی فروپاشی نظام سنتی، راه رشد خود را دنبال کرد و این وضع با فراز و نشیب هایی تا همین اواخر ادامه یافت.

اوضاع سیاسی - فرهنگی ایران در دوران ناصری

ایران پس از رخنه سرمایه داری غرب در نیمه اول سده ۱۹ به تدریج استقلال سیاسی خود را از دست داد. در این دوران دولت استعماری انگلستان انبوهی از دست نشاندهگان و جیره خواران خود را در میان دربار و حرم، اشرافیت، خان های عشایر، بازرگانان وابسته و رهبران اصناف پدید آورد و به وسیله این مهره ها سیاست استعماری خود را در صحنه ایران به مرحله اجرا درآورد. شیوه کار او رشوه دادن و اشاعه تباهی و فساد در دستگاه حاکم بود. ضمناً به منظور نفوذ ایدئولوژیک در جامعه ایران، عناصری را با پندارهای ظاهراً لیبرالی و به اصطلاح آزادیخواهانه از طریق سازمان فراماسونر پروراند و بنا بود این به اصطلاح روشنفکران، یا روشنگران آن زمان با اشاعه پندارهای آزادیخواهانه جامعه را به سوی دموکراسی غربی که گویا ضد استبدادی بود، سوق دهند، اما منظور دیپلماسی بریتانیا آن نبود که با استبداد سلطنتی مبارزه کند، و جامعه ایران را حداقل با معیارهای دموکراسی غربی آشنا سازد، بلکه میخواست این جامعه را حتی المقدور با

حفظ نظام سنتی کهن همان گونه پس افتاده نگاه دارد تا بتواند تنها منابع ثروت و کار مردم این کشور را به تاراج ببرد. قشرهای تبه کار حاکم ایران به منظور حفظ خود در برابر خطر جنبش مردم و ادامه تبه کاری ها و غارتگری شان و همچنین برای نیرومند شدن در مبارزه با رقیبانشان، خود را در بست در اختیار دیپلماسی انگلستان می گذاشتند. منظور دیپلماسی بریتانیا، توجیه کردن پندارهای روشنفکران جامعه، که بیشترشان وابسته به قشرهای بالای دستگاه حاکم بودند، در جهت سیاست غارتگرانه امپراتوری بریتانیا در ایران بود. تزاریسیم روس پس از تحمیل پیمان های گلستان و ترکمن چای، می خواست نسبت به دستگاه حاکم سیاست ملایم تری را در پیش گیرد، مثلاً از اقدامات اصلاح طلبانه عناصر لایق این دستگاه مانند امیرکبیر و غیره پشتیبانی می کرد. بعدها که شاهان قاجار از رخنه لیبرالیسم فراماسونی برانگیخته به وسیله بریتانیا و هندوستان انگلستان با ایلخانان عشایر نگران شدند، به روسیه گرایش یافتند. در دوران ناصرالدین شاه روسیه در بازار گانی خارجی ایران نقش درجه اول را داشت همچنین ایجاد ارتش منظمی زیر نظر افسران روسی (بریکاد قزاق) در زمان این شاه انجام گرفت. علاوه بر این پایگاه های اقتصادی و نظامی و سیاسی متعددی در اختیار روسیه قرار گرفت. رویهم رفته ارتجاع ایران اعم از انگلیس خواهان یا روس خواهان، در دشمنی با خواسته های مردم ایران هیچ گونه اختلاف نظری میان خود نداشتند و با الهام گرفتن از اربابانشان به کارهای تبه کارانه و غارت توده های خرد شده ادامه می دادند.

دوران پادشاهی ناصرالدین شاه، دوران «رخنه مسالمت آمیز» استعمارگران در ایران نامیده می شود. این «رخنه مسالمت آمیز» پس از شکست ایران از انگلیس ها در بوشهر ضمن ماجرای محاصره هرات به وسیله ایران، و تحمیل پیمان صلح پاریس به سال ۱۸۵۷-م. به دولت شاه آغاز شد. پیمان پاریس مانند پیمان های گلستان و ترکمن چای سخت به استقلال سیاسی ایران ضربه وارد آورد.

بعدها دولت های انگلیس و روس پیمان های اسارت باری را به دربار ایران تحمیل و این سرزمین را به کشوری نیمه مستعمره عقب مانده تبدیل کردند، از جمله پیمان های تحمیلی انگلستان به شرح زیر بودند: ۱- پیمان ایجاد خطوط تلگرافی در خاک ایران. به موجب این قرارداد که در سال های ۱۸۶۲، ۱۸۶۵ و ۱۸۷۲-م. بسته شد، اداره کل تلگراف هند و اروپا، این حق را به دست آورد تا به حساب ایران یک خط تلگرافی میان خانتقین- تهران - بوشهر ایجاد کند و این خط در بوشهر به کابل زیر دریائی فائو - جاسک- مسقط- کراچی بپیوندد، شبکه این خطوط تلگرافی طی پیمان های بعدی در درون ایران گسترش یافت. یک خط تلگرافی زمینی از جاسک تا گواتر به مرز بلوچستان انگلیس کشیده شد. یک خط دیگر بین جلفا - تهران ایجاد گردید و به خطوط بین المللی کمپانی هند و اروپا

پیوست. ضمناً سه رشته خط از تهران تا مرز بلوچستان انگلیس از راه کاشان - یزد - کرمان کشیده شد. اگرچه این خطوط به منظور ارتباط دولت بریتانیا با هندوستان و خاورمیانه ایجاد گردید، هزینه‌های آن را دولت ایران بایستی می‌پرداخت. در پایان سال ۱۸۶۹ دولت ایران مبلغی بالغ بر ۴۷ هزار لیره انگلیسی به کمپانی بدهکار گردید که آن را در ظرف ۲۰ سال پرداخت. کارمندان انگلیسی تلگرافخانه‌ها در شهرها و حتی بخش‌های ایران همه از افسران ارتش هندوستان یا افراد وابسته به اداره مرکزی جاسوسی انگلستان بودند و از حقوق کاپیتولاسیون بهره می‌بردند. تلگرافچی‌های انگلیسی با مردم محلی تماس داشتند، و آشکارا در امور داخلی ایران دخالت می‌کردند، و حتی ضمن منازعات مردم محلی نقش حکتم یا داور را ایفا می‌نمودند. سخن کوتاه شبکه تلگرافی انگلیس‌ها در ایران به مثابه پایگاه‌های جاسوسی مطمئن و مراکز توطئه‌های خطرناک دیپلماسی انگلستان در ایران بود. فعالیت تلگرافچی‌های انگلیسی عملی‌ترین وسیله برای استواری سیاست رخنه‌گری استعمارگران انگلیسی به‌شمار آمد.

۲- در ژوئیه ۱۸۷۲- م. یکی از شهروندان بریتانیا به نام **بارون - یو - رویتر** امتیازهای اسارت‌بار و ورشکست‌کننده‌ای را از شاه گرفت که به‌راستی بسیار شرم‌آور بود؛ حق انحصاری ساختن راه‌آهن و تراموای، استخراج معادن نفت و معادن دیگر (به‌استثنای طلا، نقره و سنگ‌های گرانبها)، بهره‌برداری از جنگل‌ها، ایجاد کانال‌ها و قنات‌ها، به‌طور کلی تأسیسات آبیاری از آن جمله بودند. رویتر با پرداخت ۲۰ هزار لیره انگلیسی به‌شاه، اختیار اداره و وصول گمرکات را در سرتاسر ایران به مدت ۲۵ سال گرفت؛ علاوه براین به او قول داده شد که امتیاز تأسیس بانک‌ها، ساختمان راه‌های شوسه، خطوط تلگرافی، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و غیره به او داده خواهد شد. رویتر از پرداخت کلیه مالیات‌ها و عوارض معاف بود، زمین‌هایی که روی آن‌ها کار می‌کرد، به‌رایگان به او واگذار گردید. فقط متعهد شد به ازای همه این امتیازها از ۱۵ تا ۲۰ درصد سود خالص به‌دولت ایران بپردازد. با عملی شدن چنین امتیازی سرمایه‌های انگلیسی کلیه منابع ثروت و اقتصاد ایران را قبضه می‌کردند.

این ساخت و پاخت شاه با سرمایه‌داران انگلیسی خشم و اعتراض توده‌های مردم حتی درباریان خود شاه را برانگیخت. در پی اعتراض‌های داخلی و حتی مخالفت دولت روسیه با این پیمان، ناصرالدین‌شاه ناچار شد به‌سال ۱۸۷۳- م. الغای این امتیاز اسارت‌بار را اعلام دارد. اما انگلیس‌ها از ربودن ثروت‌های طبیعی ایران چشم‌پوشیدند. ناصرالدین‌شاه به‌تلافی الغای این قرارداد به‌سال ۱۸۸۹ امتیاز تأسیس **بانک شاهنشاهی** را به‌یو. رویتر واگذاشت. درباره تأسیس این بانک که اقتصاد ایران را در بست در اختیار سرمایه‌داران انگلیسی قرار داد و فعالیت‌های فتنه‌انگیز اقتصادی و سیاسی‌اش دیگر سخن

نمی گوئیم.

۳- به سال ۱۸۸۸- م. کمپانی انگلیسی «برادران لنچ» از دولت ایران امتیاز کشتی رانی انحصاری در رود کارون را گرفت بعداً به وسیله بانگ شاهنشاهی امتیاز ساختن و بهره برداری راه شوسه اهواز - اصفهان و حتی اداره راههای تهران - قم - اراک و تهران - اصفهان را به دست گرفت.

۴- در ماه مارس ۱۸۹۱ - دولت ایران قراردادی با کمپانی انگلیسی تالبوت بست که به موجب آن حق انحصاری خرید، فروش و اصلاح گیاه تنباکو را به کمپانی نامبرده تفویض کرد. این قرارداد برای نخستین بار در سالهای ۱۸۹۱-۱۸۹۲، خشم توده های مردم را برانگیخت و در اثر تظاهرات خشم آمیز آن هادر تهران - تبریز و شهرهای دیگر شاه ناچار شد آن را لغو کند و به انگلیسها تاوان بپردازد.

۵- در ۲۸ ماه مه ۱۹۰۱ دولت ایران زیر فشار سفیر انگلیس، گ. د. ولف، به یکی از اتباع بریتانیا به نام و. ن. دارسی امتیاز بهره برداری از معادن نفت در سراسر ایران به استثنای استانهای شمالی را داد. جزئیات سوء استفاده های کمپانی نفت ایران - انگلیس و تحمیلات اسارت بار سیاسی این شرکت را که نماینده امپریالیسم انگلستان بود باید ضمن بررسی آثاری که تاکنون در این زمینه نوشته شده مطالعه کرد*.

خلاصه ای از اقدامات سرمایه داران انگلیسی با پشتیبانی دیپلماتی بریتانیا در دوران «درخنة مسالمت آمیز» استعمارگران انگلیسی به شرح بالا بود. اما سرمایه داران روسی و رژیم تزاریسیم هم تلاش می کردند از منابع ایران بهره کشی کنند و اجازه ندهند انگلیسها منحصر آ بر ایران چیره شوند. بنابراین امتیازهایی که سرمایه داران روسی از ایران گرفتند و امهای اسارت باری که به ایران تحمیل کردند به قرار زیر است:

۱- به سال ۱۸۷۹ یک کمپانی روسی امتیاز ایجاد خط تلگرافی میان استرآباد و ناحیه ای در شمال خلیج حسینقلی را که متعلق به روسیه بود از دولت ایران گرفت. کارکنان این خط روسی بودند.

۲- در دسامبر ۱۸۸۸ لیا نووف روسی امتیاز بهره برداری از صید ماهی را در سواحل ایرانی آبهای دریای خزر، از آستارا تا اترک، گرفت.

۳- در ۳ آوریل ۱۸۹۰- م. یک نفر سرمایه دار روسی به نام ا. س. پلیاکف امتیاز تاسیس بانک استقراضی روس را از ایران گرفت.

۴- در نوامبر پلیاکف نامبرده امتیاز ایجاد سازمان بیمه و حمل و نقل و ساختمان راههای شوسه شمالی و بندر انزلی را از شاه گرفت و شرکت های وابسته به او، حمل و نقل و راههای آبی ارتباط را با بنادر روسیه در دریای خزر به دست گرفتند.

* این پیمان در پنجمین سال سلطنت مظفرالدین شاه جانشین ناصرالدین شاه به ایران تحمیل شد.

۵- به سال ۱۹۰۰ و ۱۹۰۲ دولت روسیه دو فقره وام جمعاً به مبلغ ۳۲/۵ میلیون روبل به شاه ایران داد که به مصرف هزینه سفر مظفرالدین شاه به اروپا رسید و قسمتی از این پولها را درباریان به جیب زدند ضمناً وثیقه این وام درآمدگمرک مرزهای شمالی ایران بود که به دولت روسیه واگذار گردید.

علاوه بر امتیازهای واگذاری به روس و انگلیس در دوران «رخنه گری مسالمت آمیز» استعمارگران، يك رشته امتیازهای دیگر به دولت های اروپای غربی واگذار شد که به نوبه خود باعث وابستگی بیشتر ایران به دولت های نامبرده گردید، از آن جمله بودند: امتیاز ساختن و بهره برداری راه آهن و تراموای به يك شرکت بلژیکی به سال ۱۸۸۸ (واکن اسبی تهران-راه آهن تهران - شاه عبدالعظیم)، واگذاری امتیاز تشکیل قمارخانه و شراب سازی و کارخانه قند به سرمایه داران بلژیکی، امتیاز بهره برداری از جنگل های شمال ایران به يك شرکت یونانی، امتیاز حفاری تپه های آثار باستانی در جنوب به فرانسویان و غیره. یکی از ویژگی های این دوران جدا شدن تدریجی دستگاه دولت از دربار بود، پیش از این دولت به نام «دیوانخانه»، بخشی از دربار به شمار می رفت. ناصرالدین شاه زیر تاثیر اطرافیان خود و به منظور جلب رضایت روشنفکران لیبرال مآب که خواستار اجرای قانون در ایران بودند، به سال ۱۸۵۹- م. نخستین هیئت دولت شامل ۹ وزارتخانه را ایجاد کرد، که سه تای از آنها (مالیه، خارجه، جنگ) دستگاه اداری ویژه خود را به وجود آوردند و بقیه فقط نامی بی مسمی بودند. پس از تشکیل بریکاد قزاق در سال ۱۸۷۹- م. به وسیله سرهنگ روسی دو مانفوتوویچ و آمدن افسران اطریشی بار دیگر نوسازی ارتش آغاز گردید. این چگونگی تحول مهمی در شکل اداره دولتی کشور به وجود آورد و قشر نوینی به نام قشر مأموران یا کارمندان دولت، که با مستوفیان و دیوانیان گذشته تفاوت فراوان داشتند، پدید آمد. علاوه بر این در اثر اعزام محصل به خارج و با تحصیل خصوصی فرزندان اشراف در مدارس عالی اروپا، یا مدارس نوپنیا داخل کشور، قشر روشنفکران غیر مذهبی در جامعه ایران پدیدار گردید.

باید یادآوری کرد که در میان قشر مأموران دولت و رجال سیاست پیشه، افرادی جاه طلب، بی وجدان، این الوقت پدید آمدند که نقشی ننگین در تاریخ اخیر کشور ما ایفا کردند، این تیپ برای کسب مقام به هر گونه هستی و نامردی تن در می دادند و البته مقام را نه برای انجام خدمت، بلکه به منظور دست یابی به تجمل، ثروت، عیش و عشرت و گذراندن در قمارخانه ها و روسپی خانه های اروپا می خواستند. این تیپ مردم را فیلسوف نامدار قرن ۱۹ «جانوران سیاسی» نامیده است که: «سلطنت پای بر سر آنها می گذارد و می گذرد». این گونه مردم در برابر زورمندان بسیار بون و ناتوان می نمایند اما در مقابل ناتوانان بسیار شقی، بی رحم و پر توان ظاهر می شوند. البته در گفتار مطالب اخلاقی،

دینی - میهنی را به مردم توصیه می‌کنند تا آن‌ها را فریب دهند، اما در کردار کاری جز خیانت و جنایت، خواه در عرصه دولت، خواه در چارچوب مخالفان دولت، انجام نمی‌دهند. اینان ضمن ترویج نامردی، ریا و بی‌صفتی، جامعه را از پیشرفت باز می‌دارند و زندگی سیاسی مردم را به پست‌ترین و مبتذل‌ترین سطح تنزل می‌دهند. استعمار و ارتجاع از همان نخست این‌گونه جانوران سیاسی را پرورده و متأسفانه نمونه‌های برجسته فراوانی را به تاریخ ایران تحمیل کرده است. هویداها، نصیری‌ها، ازهارای‌ها، اویسی‌ها و غیره از نمونه‌های سال‌های اخیر این تیپ می‌باشند که ایرانیان امروزی خاطرات دردناکی از آن‌ها به یاد دارند.

به موازات نفوذ سرمایه‌داری غرب در دوران رخنه مسالمت‌آمیز استعماری در ایران، فرهنگ بورژوازی غرب نیز به نوبه خود به تدریج در جامعه ایران نشر می‌یابد. اگرچه سردمداران رژیم فئودالی - عشیره‌ای موجود از جمله خود ناصرالدین‌شاه از اشاعه این فرهنگ که بیانگر ایدئولوژی‌های دموکراسی غربی می‌باشد به هراس می‌افتند و سرسختانه با آن به مبارزه برمی‌خیزند، اما نمی‌توانند پیشرفت لنگ‌لنگان و کند چنین فرهنگی را جلوگیرند. ناصرالدین‌شاه در جریان زندگی رفته رفته درمی‌یابد که برای ادامه سلطنتش ناگزیر باید با واقعیت‌های زندگی دمساز باشد، به‌ویژه پس از سفرهای سه‌گانه‌اش در سال‌های ۱۸۷۳-م، ۱۸۷۸-م و ۱۸۸۹-م. به اروپا، ناگزیری نوعی دگرگونی را در چهره قرون سطائی حکومتش احساس می‌کند، و «اصلاحات» را در چارچوب تحکیم موقعیت خودکامگی خود و اشرافیت می‌پذیرد و تا اندازه‌ای به رفورم‌های ظاهری تن در می‌دهد. تاسیس دارالفنون به‌همت امیرکبیر، ایجاد خطوط تلگراف، ایجاد یک راه‌آهن کوچک تهران - شاه عبدالعظیم، ساختن میدان‌ها، تاسیس چراغ‌گاز، دایرکردن واگن - اسبی، ایجاد نظمی و پلیس، تهیه دائرةالمعارفی به نام «نامه دانشوران»، ترجمه برخی رمان‌های معروف اروپا، واردکردن موسیقی نظامی (مارش)، تغییر لباس مردان و زنان درباری و امثال آن از جمله اقدام‌های نوگرایانه‌ایست که در زمان سلطنت او، انجام گرفت.

رسالت اشاعه فرهنگ بورژوازی غربی به‌عهده رجال و شخصیت‌هایی انجام می‌گرفت که آن‌ها را روشنگران نامیده‌اند. این روشنگران بیشترشان وابسته به قشرهای بالائی حاکمیت بوده و پندارهای متفاوت داشتند، اما همه آن‌ها خواهان انجام اصلاحات اجتماعی و دگرگونی‌هایی در اوضاع اجتماعی و سیاسی مردم بودند. روشنگران به‌طور کلی در آغاز فعالیت‌هایشان با انقلاب اجتماعی موافقت نداشتند، و فقط خواهان اصلاحات اجتماعی از بالا، یعنی متقاعدکردن شاه و اشرافیت به پذیرش فرهنگ بورژوازی غرب و ترویج این فرهنگ به وسیله آن‌ها در میان جامعه بودند. روش کار آن‌ها در آغاز،

انجام موعظه‌ها و نوشتن خطابه‌ها، نامه‌ها، رساله‌های ارشادی برای زمامداران، بدون شرکت دادن «عوام الناس» یعنی توده‌های زحمت‌کش، بود و برتر می‌شمردند انحصاراً به یاری رجال به اصطلاح «منورالفکر» دستگاه دولت، اصلاحات خود را تحقق بخشند. نتیجه کار برخی از این روشنگران اگرچه در بسیاری موارد در جهت‌های انحرافی سیر می‌کرد آن بود که گویا ایدئولوژی‌های دموکراسی غربی را در چارچوب فراماسون به جامعه تلقین می‌نمود، با این‌همه توانست افکار عمومی جامعه را به منظور مبارزه با خود-کامگی و حتی استعمار رهنمون شود.

اصلاح‌گران شاه‌پرست از نوع سپه‌سالار (میرزا حسین مشیرالدوله) و روشنگرانی از قبیل ملک‌خان ناظم‌الدوله که در آغاز به برانگیختن شاه به منظور انجام اصلاحات دل‌بسته بودند، در اثر واکنش سرسختانه شاه و عوامل ارتجاع از این پندار، قطع امید کردند. این‌گونه بیشتر روشنگران رامتین ناگزیر به خسار جازا از کشور (برخی شهرهای قفقاز، هند، مصر، عثمانی، فرانسه و انگلستان) مهاجرت و فعالیت سیاسی را از خارج علیه حاکمیت ایران آغاز نمودند. مهم‌ترین مهاجران سیاسی، گروه طرفداران اتحاد اسلام بودند که زیر رهبری سید جمال‌الدین اسدآبادی فعالیت می‌کردند. گروه دیگری لیبرال‌های مشروطه‌طلب بودند و زیر رهبری ملک‌خان ناظم‌الدوله به کار می‌پرداختند. یک گروه هم زیر تأثیر روشنگر برجسته آذربایجانی میرزا فتحعلی آخوندوف به پندارهای مترقی‌تر و دموکراتیک‌تر دست یافته بودند، نماینده این گروه میرزا عبدالرحیم طالیف - تبریزی بود. ضمناً افراد میهن‌پرستی که پس افتادگی اجتماعی ایران به راستی آن‌ها را می‌آزرد، مانند میرزا زین‌العابدین مراغه‌ای که کتاب «سیاحت‌نامه ابراهیم بگ» را نوشت به انتقاد از وضع موجود و حکومت می‌پرداختند.

این مهاجران سیاسی مخالف حکومت که شماره عناصر فعالشان چندان زیاد نبود ضمن بهره‌وری از امکانات خارج از کشور مطبوعاتی را علیه دستگاه حکومت منتشر می‌کردند. از آن جمله روزنامه «اختر» که به مدیریت محمد طاهر تبریزی به سال ۱۸۷۴-م. در اسلامبول منتشر شد و نویسندگانسی چون میرزا آقاخان کرمانی، شیخ‌احمد روحی، میرزا مهدی‌خان زعیم‌الدوله تبریزی، میرزا علی‌محمدخان کاشانی، میرزا حبیب‌اصفهان‌ی و غیره داشت. یک روزنامه هم به نام «قانون» به سال ۱۸۹۰ به وسیله ملک‌خان درلندن منتشر می‌شد، به سال ۱۸۹۳ ندیم‌الدوله روزنامه «حکمت» را در قاهره منتشر کرد و سپس روزنامه‌های «ثریا» و «پروش» در این شهر منتشر گردید. به سال ۱۸۹۴ سید جمال‌الدین کاشانی معروف به مؤیدالاسلام روزنامه «جبل‌المتین» را منتشر کرد.

این روشنگران اگرچه با ایدئولوژی‌های گوناگونی وارد عرصه پیکار سیاسی با حاکمیت ایران شده بودند و احياناً در برخی، جنبه‌های کجروانه آن‌ها به جنبه‌های اصلاح-

طلبانه‌شان می‌چربید، با این همه از آن جا که همه‌شان علیه دستگاه استبدادی ناصرالدین که یادگار نظام کهنه سنتی (فئودالی - عشیره‌ای) بود، قد برافراشته و به اشاعه فرهنگ نوین بورژوازی غرب که مترقی‌تر از فرهنگ نظام سنتی ایران بود همت می‌گماشتند، می‌توان فعالیت‌های آن‌ها را گامی به سوی پیشرفت تاریخی جامعه ایران پنداشت، دنباله فعالیت همین روشنگران بود که به انقلاب مشروطیت گرائید و سرانجام به آن جا رسید که هم اکنون انقلاب اجتماعی ایران ضمن الهام گرفتن از خواسته‌های توده‌های معروم و زحمت کش ایران با پیمودن راه‌های پر فراز و نشیب و پیچ و خم‌داری، به پویائی خود ادامه می‌دهد و بی‌گمان به پیروزی خواهد رسید.

همانگونه که در آغاز این نوشته یادآوری گردید این بررسی در چارچوب جامعه ایران به طور کلی انجام گرفته است، از آن جا که اقلیت کوچک زرتشتی جزئی از جامعه بزرگ ایرانست نمی‌تواند سرنوشتش از این جامعه جدا باشد و بنابراین بیان نارسائی‌ها و کمبودی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نامبرده در نامه تاریخی چند تن زرتشتی به عنوان انجمن پارسیان هند، نمونه‌ای عینی از نارسائی‌های موجود در کل جامعه ایرانست و نمی‌توان محرومیت‌های اجتماعی نامبرده در این نامه را تنها به حساب زرتشتیان گذاشت. در پایان از آقای دکتر جهانگیر اشیدری باید سپاسگزار بود که اقدام به نشر چنین نامه‌ای کرده‌اند. امیدوارم باز هم توفیق یابند از منابعی که سراغ دارند چنین اسناد گرانبهایی را در مطبوعات منتشر کنند.

درمقدم بهار

بهار ۱۳۰۷

بدل مراست تب و تاب عاشقانه هنوز
 از این خرابه کشد شعله‌ها زبانه هنوز
 به کسوی عقل چه غم گر نمی‌پذیرندم
 دلم خوش است به شادی کسودکانه هنوز
 اگر چه مرغ جوانی نخوانده پر زد و رفت
 از این پرنده پری مانده کنج لانه هنوز
 به جرم آنکه شدم رهرو طریقت عشق
 خورم ز پنجه ایام تازیسانه هنوز
 زمانه گرچه دمی بر مراد ما نگذشت
 پر است سینه از آمال بی‌کسرانه هنوز
 مبین که جور خزان برگ عشق پر پر کرد
 زسد به شاخه خشکیده‌ام جوانه هنوز
 در این زمانه وفا گرچه نیست خوبان را
 کشیم بار محبت به روی شانه هنوز
 از آن پرنده خوشخوان که رفت و بازنگشت
 بجوید این دل بی‌تاب من نشانه هنوز